

درس سی و دوم

بلایای مصر

خروج ۷-۱۰

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

«تخم مرغ نباید با سنگ در بیفتد!» این ضرب‌المثل خلاصه‌ایست از مطلبی که امروز می‌خواهیم با شما در میان بگذاریم. وقتی تخم مرغی به یک سنگ برخورد چه اتفاقی می‌افتد؟ بله، تخم مرغ می‌شکند؛ اما سنگ هیچ تغییری نمی‌کند. امروز خواهیم دید هنگامی که فرعون پادشاه مصر، سعی کرد با خداوند خدا در بیفتد، بر سر او چه آمد، همان خدایی که موسی نبی درباره او می‌نویسد: «او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریق‌های او انصاف است.» (تثنیه ۳۲:۴)

در درس گذشته دیدیم که چگونه خدا موسی را نزد فرعون فرستاد تا بنی اسرائیل را از اسارت در مصر نجات دهد. آنها به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا پرستش کنند!» با اینحال فرعون به آنها گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟!» (خروج ۲:۵) خلاصه آنکه خدا تصمیم داشت بنی اسرائیل را برهاند درحالی‌که فرعون مصمم بود آنها را همچون برده نزد خود نگاه دارد. اما، «تخم مرغ نباید با سنگ در بیفتد!»

بیاید اکنون به قسمت دوم تورات، کتاب پیدایش، باب هفت نگاهی بیندازیم، تا ببینیم فرعون چگونه با خدا درافتاد. کتاب مقدس می‌گوید:

آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش ملازمانش انداخت، و اژدها شد. و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند، هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصای هارون عصای ایشان را بلعید. (آیات ۱۰-۱۲)

به آغاز کشتی فرعون و خدا توجه کنید. در یک سو، فرعون و حکیمان و جادوگرانش. در سوی دیگر، موسی و هارون. پس از اینکه عصای هارون به طرز معجزه‌آسایی تبدیل به مار شد، جادوگران فرعون نیز با افسون‌های خود آن را جعل کردند. «هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصای هارون عصای ایشان را بلعید.»

درباره این واقعه چه می‌توان گفت؟ می‌دانیم آیاتی که موسی و هارون ظاهر می‌ساختند از خدا بود. بااینحال، جادوگران فرعون نیز آیتی ظاهر ساختند. از کجا این قدرت را می‌یافتند؟ آیا قدرت آنها نیز از خدا بود؟ خیر! خدا هیچگاه با خودش نمی‌جنگد. پس قدرت آنها از کجا بود؟ ساحران فرعون به هنر فریب و قدرت شیطانی اقتدا داشتند.

کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که شیطان موجودی زیرک است و دوست دارد انسانها را فریب دهد. پس عصای هارون، عصای ساحران فرعون را بلعید. اما بااینحال تمام این وقایع باعث نشد فرعون توبه کند و به کلام خدا گوش دهد.

به آنچه کتاب مقدس می‌گوید گوش دهید:

و خداوند به موسی گفت: «دل فرعون سخت شده و از رها کردن قوم ابا کرده است. بامدادان نزد فرعون برو، اینک به سوی آب بیرون می‌آید؛ و برای ملاقات وی به کنار نهر بایست، و عصا را که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر. و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیده‌ای؛ پس خداوند چنین می‌گوید؛ از این خواهی دانست که من یهوه هستم، همانا من به عصایی که در دست دارم آب نهر را می‌زنم و به خون مبدل خواهد شد. و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گنبدیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.»

و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه‌های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در تمامی زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهد بود.» و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند و عصا را بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامی آب نهر به خون مبدل شد. و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر بگنبدید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود. و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود. و فرعون برگشته به خانه خود رفت و بر این نیز دل خود را متوجه نساخت. و همه مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می‌زدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید. و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روز سپری شد.

و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند. و اگر تو از رها کردن ایشان ابا می‌کنی، همانا من تمامی حدود تو را به وزغها مبتلا سازم. و نهر وزغها را به کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه‌ات و خوابگاهت و بستر و خانه‌های بندگانت و بر قومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت در خواهند آمد، و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو وزغها بر خواهند آمد.»

و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه‌ها دراز کن، و وزغها را بر زمین مصر برآور.» پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، وزغها برآمده، زمین مصر را پوشانیدند. و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند. آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند.» موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانهات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.» گفت: «فردا»، موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل بیهوه خدا ما دیگری نیست، و وزغها از تو و خانهات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.» و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استغاثه نمود. و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وزغها از خانهها و از دهات و از صحراها مردند، و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد. اما فرعون چون دید که آسایش پدید آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.» پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشه‌ها گردید، و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه‌ها بیرون آورند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید شد. و جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

دیدید که بر سر ساحران و افسونگران فرعون چه آمد؟ دیدیم که آنها قدرت محدودی داشتند، و آن را از شیطان یافته بودند. به همین دلیل است که آنها توسط ترفندهای اسرارآمیز خود سعی کردند از قدرت خدا تقلید کنند. اما قدرت آنها محدود بود. ساحران فرعون قدر نبودند بلایایی را که خدای قادر بر سرزمین مصر نازل می‌کرد از میان بردارند. پس از اینکه هارون بر زمین زد و غبار زمین برخاست، جادوگران نیز ترفندهای خود را به کار بستند، و سعی کردند غبار را تبدیل به پشه کنند، اما نتوانستند. پس به فرعون گفتند، «این انگشت خداست.»

واضح است که قدرت جادوگران محدود بود. مسلماً شیطان قدرت دارد و می‌تواند مقداری از قدرت خود را به انسان بدهد، اما قدرت او هیچگاه از حدودی که خدا تعیین کرده است فراتر نمی‌رود. تنها خدا، قادر مطلق است. تنها او می‌تواند هر کاری انجام دهد! تنها او است که محدودیتی ندارد! ساحران و جادوگران فرعون دریافتند که قدرت خدا عظیم است، اما فرعون نخواست تسلیم خدا شود. فرعون دل خود را سخت می‌ساخت و گمان می‌کرد می‌تواند با خدای اسرائیل بجنگد و پیروز شود!

از این رو، کتاب مقدس می گوید خدا به دست موسی و هارون بر فرعون و سرزمین مصر هفت بلای دیگر نازل کرد. متأسفانه وقت نداریم که تمام بلایا را بخوانیم. از این رو تنها آنها را نام می بریم.

بلای چهارم، بلای مگسها بود. مگسها تمام زمین مصر را پوشانیدند، حتی خانه های مردم را، و خرابی به بار آوردند. در بلای پنجم، مرض هولناکی بر مواشی مصریان نازل شد، و بسیاری از مواشی آنها مردند. با اینحال، هیچیک از مواشی بنی اسرائیل تلف نشد. اما فرعون باز هم دل خود را سخت ساخت و نگذاشت بنی اسرائیل بروند. پس از آن، دملهای وحشتناکی بر پوست انسانها و حیوانات بیرون آمد. و کتاب مقدس می گوید: «و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود.» (خروج ۹: ۱۱) در بلای هفتم تگرگ های بسیار درشت که تا کنون نظیر آن در مصر نباریده بود، بر تمامی زمین مصر بارید. و پس از آن، زمین از ملخها پر شد، و هر آنچه را که پس از بارش تگرگ باقی مانده بود خوردند. و این بلای هشتم بود.

به هنگام بلای نهم خدا به موسی گفت، «دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی ای که بتوان احساس کرد.» (خروج ۱۰: ۲۱) پس هیچکس نمی توانست چیزی ببیند. با اینحال، در منطقه ای که بنی اسرائیل زندگی می کردند، نور بود. هیچیک از بلایا بر آنها نازل نشد. اما تمام این بلایا باعث نشد فرعون توبه کند و اسرائیل را رها کند. کتاب مقدس می گوید: «پس فرعون وی را گفت: «از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا بینی خواهی مرد.» (خروج ۱۰: ۲۸) خدا یک بلای دیگر نیز بر فرعون و مصر نازل کرد، اما تا برنامه بعدی صبر خواهیم کرد، زیرا وقت ما رو به پایان است.

درس امروز را چگونه می توان خلاصه کرد؟ شاید چنین: فرعون سعی کرد با خداوند خدا بجنگد. آیا فرعون و جادوگرانش بر خدای قادر مطلق پیروز شدند؟ آیا قدر به چنین کاری بودند؟ خیر، هرگز! کسی نمی تواند با خدا بجنگد و پیروز شود! تخم مرغ نمی تواند با سنگ بجنگد و پیروز شود!

خدا از آنچه امروز خواندیم چه درسی برای ما دارد؟ کتاب مقدس می گوید: «و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید.» (۱ قرن ۱۰: ۱۱) خدا می خواهد به ما هشدار دهد. خدا می خواهد ما نگاهی به خود بیندازیم و به هشدارهای او گوش دهیم.

شنوندگان عزیز، آیا به کلام خدا توجه دارید؟ آیا از آن اطاعت می کنید؟ یا اینکه همچون فرعون با آن می جنگید؟ بگذارید دلتان به این سؤال پاسخ دهد. آیا تسلیم کلام خدا هستید؟ البته این بدان معنا نیست که شما تسلیم رسوم و سنن و مذهب اجداد خود هستید - اما آیا با فروتنی کلام خدا را پذیرفته اید؟ یا اینکه می خواهید با خدا بجنگید؟

«تخم مرغ نباید با سنگ بجنگد!» انسان همچون تخم مرغ شکننده است و کلام خدا همچون سنگ محکم و استوار. کتاب مقدس می گوید: «زیرا که هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت؛ لکن کلمه خدا تا ابد آباد باقی است!» (۱ پطرس ۱: ۲۴، ۲۵) کلام خدای ازلی همچون

صخره محکمی است که هر کس زندگی خود را بر آن بنا کند در واقع زندگی خود را بر بنیادی محکم و استوار بنا کرده است. اما اگر نخواهید زندگی خود را بر این صخره بنا کنید، روزی صخره کلام خدا بر شما خواهد افتاد و در زیر آن خرد خواهید شد. تخم مرغ هیگانه نمی تواند با سنگ بجنگد و آن را بشکند. و نه انسان می تواند با کلام جاودانی خدا بجنگد و از عقوبت آن بگریزد.

در اینجا برنامه ما به پایان می رسد. از اینکه به ما گوش دادید سپاسگزاریم. به یاری خدا، در درس بعدی خواهیم دید که چه چیز باعث شد فرعون بنی اسرائیل را رها کند....
خدا به شما برکت دهد. به آنچه موسی نبی در تورات نوشته است توجه نمایید:

«او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریق های او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا.

عادل و راست است او.» (تثنیه ۳۲: ۴)